

جنبش سبز و ملیتها و اقوام ایران،

همدل باوفا

یکشنبه ۲۷ دی ۱۳۸۸ - ۱۷ ژانویه ۲۰۱۰

آنچه که در ماه‌های گذشته و در جریان اوج گیری جنبش سبز کاملاً جلب توجه می‌کند خالی بودن جای ملیتها و اقوام مختلف به شکل مستقل در این جنبش است. قطعاً این حرکت در کلیت خویش محدود به یک قشر یا گروه خاص نیست چرا که در این صورت هرگز تا امروز دوام نخواهد داشت. نگارنده تلاشی دارد در سطور زیر علل این عدم حضور را تا حد امکان بررسی کرده و تا آنجا که در توان دارد به جستجوی راه حالی برای این کمبود برود.

جمهوری اسلامی از نخستین روزهایی به قدرت رسیدن به سوء استفاده از شرایط زمان، نا آگاهی توده‌ها و انفعال و خود سانسوری گروه‌های چپ و پیشرو سناریو شومی را بنیاد نهاد که اساس آن بر سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن استوار بود. این سیاست در رابطه به سرکوب احزاب و گروه‌های چپ و سایر جریانهای سیاسی چنان نتایجی برای جمهوری اسلامی به بار آورد که رهبران آن بزودی تصمیم به اجرای آن در مورد اقوام و ملیت‌های مختلف گرفتند. اولین قربانیان این سیاست کردها و ترکمن‌ها بودند. همه آنانی که وقایع بعد از بهمن ۵۷ را بخاطر دارند به خوبی میدانند که لشکر کشی جمهوری اسلامی برای فتح!! کردستان چه فجایع و کشتارهایی به دنبال داشت. هنوز خاطرات تلخ اعدام‌های بی محاکمه به دست خلخالی خونخوار در اذهان هزاران نفر از مردم کردستان زنده است. لکه ننگه فاجعه نقده، کشتار قارنا، و قتل عام دارلک که همه برای دامن زدن به اختلاف بین اکراد و آذری‌ها بود هیچگاه از دامن جمهوری اسلامی پاک نخواهد شد. کشتار دلیران ترکمن صحرا و قلع و قمع شوراها نیز نمونه دیگری از این سیاست بود. این سیاست در تمام سالهای بعد از بهمن ۵۷ به اشکال مختلف ادامه داشته. در این راستا جمهوری اسلامی با به بکار گرفتن سیاستهای تبعیض آمیز در زمینه‌های اقتصادی و با ایجاد آگاهانه تفاوت‌های فاحش از نظر رفاهی در منطق مختلف این احساس را در گسترده‌ترین لایه‌های اجتماع تقویت کرده که گویا گروه و قوم خاصی از امتیازات ویژه‌ای بر خوردار هستند. امروز با گذاری به گوشه‌های مختلف ایران نتایج این کارکرد را کاملاً میتوان دید. فقر مطلق در

استان سیستان و بلوچستان. عدم ترمیم خرابیهای جنگ در جنوب کشور با وجود گذشت بیش از ۲۱ سال از پایان آن، فقر روز افزون در کردستان و دهها نمونه از این دست نتایج این سیاست ویرانگر هستند. و این سیاست در مورد همه این ملیتها و اقوام هر کدام به شکلی به کار گرفته شده است. عمق ددمنشی رژیم آنجا روشنتر میشود که میبینیم جمهوری اسلامی با انجام اقدامات سطحی و بی ارزش از قبیل مثلا گلکاری در خیابانها آسفالت کوچهها در بعضی نقاط این تصور را ایجاد و تقویت کرده که فقر اکثریت مردم معلول رسیدگی به اقلیتی است که به عنوان فارس شناخته میشوند. در حالیکه با نگاهی کمی عمیقتر میتوان دید که واقعیت زندگی این به اصطلاح فارسها نیز بهتر از بقیه ایرانیان نیست. بعد از روی کار آمدن دولت نهم این تبعیضها بار دیگر اشکال خشونت آمیزی به خود گرفت که سرکوب بلوچها، اعدامهای پی در پی در کردستان، سرکوب اعراب ساکن خوزستان، دستگیری گسترده فعالان ملی اذربایجان و بار دیگر کشتار جوانان آذری در شهر نقده و غیره نمونههایی از این رفتار هستند. و تمام این سرکوبها به دست تعدادی مزدور که این بار هم تصادفاً! فارس زبان هستند صورت میگیرد.

در این میان ضعف نیروهای پیشرو مترقی و میهن پرست در میان این اقوام و ملیتها از طرفی و سرکوب وحشیانه هر گونه حرکتی از طرف دیگر، همراه با محدودیت و از میان برداشتن هرگونه وسیله ارتباط جمعی که امکان هرگونه روشنگری را برای نیروهای مترقی عملاً از بین برده است موجب پیدایش افکار انحرافی، افراطی و خشونت گرا در میان این اقوام، ملیتها و گروهها شده است. پیدایش جریان پژاک در کردستان، جنرالاله در بلوچستان و انواع جریانهای جدایی خواه در آذربایجان زاییده همین سیاست جمهوری اسلامی میباشند. آنچه که جای تاسف و تعجب دارد این است که به نظر میرسد که امروز نیروهای ملی و ترقی خواه وابسته به این اقوام و ملیتها نیز آگاهانه یا ناخودآگاه تحت تاثیر این سیاستها قرار گرفته اند. شاهد این مدعا برخورد انفعالی پاره‌ای از جریانهای تاثیر گذار خصوصاً در کردستان و آذربایجان به جنبش ازادخواهی سبز ایران میباشد. این جریانها در ماههای اخیر شوربختانه در بهترین حالت به صدور بیانیهای در محکومیت اعمال جمهوری اسلامی و بدون حمایت از جنبش کفایت کرده اند. به نظر میرسد که رهبران این جریانها به جای رهبری و هدایت حرکت مردم به دنبال رو آنها تبدیل شده اند. (آیا این دنباله روی رهبران از توده مردم را میتوان یک پدیده نو در تاریخ جنبشهای مردمی نامید؟) البته ناگفته نماند که در داخل جنبش سبز هم چه آنهایی که در داخل رهبری به آنها تحمیل شده و چه آنهایی که در

خارج از کشور تلاش دارند که خود را به عنوان سخنگو، اتاق فکر و رهبر به جنبش تحمیل کنند از نظر من ماهیتا امکان این را ندارند که بتوانند به خواسته‌های مطرح در میان ملیت‌ها و اقوام ایرانی پاسخ بدهند، این نکته خصوصاً در هفته‌های اخیر با اصرار آشکار این افراد بر اجرای قانون اساسی جمهوری اسلامی آشکار تر شده است.

حال پرسش اساسی این است که چگونه این مشکل را از سر راه باید برداشت؟

با توجه به اینکه از قرار شواهد معلوم این گروه آخر امکانات گسترده‌ی در اختیار دارند و به دلایلی که برای من روشن نیست در روزهایی اخیر مورد توجه شدید رسانه‌های اروپا قرار گرفته اند، از نظر من چالش پیش روی تمام نیروهای پیشرو، ترقی خواه و سکولار ایجاد جبهه منسجم و قوی حول خواسته‌هایی که علاوه بر تاکید بر ایجاد حکومتی سکولار و مبتنی بر آرا تمامی مردم ایران با طرح و اعلام برنامه‌های شفاف در مورد حقوق ملیت‌ها و گروه‌های قومی آن توجهی که شایسته است به این مساله نشان دهند تا با جذب تمام این نیروها تداوم و سلامت و ارتقا جنبش را تضمین کند. این حرکت نیاز به این دارد که نیروهای سکولار، ترقی خواه و شخصیت‌های مورد قبول، برای تبیین مبانی این جبهه از تمامی این گروه‌ها دعوت کنند و از تمام امکانات برای تقویت و توسعه روابط با نیروهای ملی و قومی داخل ایران استفاده کرد.

پنجشنبه ۱۴ ژانویه ۲۰۱

لایحه هدفمند کردن پارانه‌ها فاجعه‌ای برای اقتصاد ایران

ندا حقیقت

جمعه ۲۵ دی ۱۳۸۸ - ۱۵ ژانویه ۲۰۱۰



دولت احمدی نژاد همواره به تذکرات کارشناسان اقتصادی توجه نکرده

و بدون در نظر گرفتن مباحث علمی دیدگاه‌های خیالی خود را به عرصه عمل می‌کشاند و نتیجه این عملکرد را ملت ایران باید پرداخت کند. چندی پیش شورای نگهبان با پذیرش اصلاحات نهایی در لایحه هدفمند کردن یارانه های این لایحه را تایید کرد.

به گفته مسئولان ارشد بانک مرکزی اثرات تورمی اصلاح قیمت حامل های انرژی با قیمت‌های در نظر گرفته شده برای وضعیتی که قیمت هر بشکه نفت 35 دلار محاسبه شود یازده درصد و با لحاظ تورم 20 درصدی سال 88 در جمع تورم 31 درصدی را حاصل خواهد کرد.

احمدی نژاد: ظرف سه سال آینده فقیر نداریم!

این درحالی است که محمود احمدی نژاد رئیس جمهوری ایران در جمع مردم اهواز با حمایت از طرح هدفمند کردن یارانه ها گفت: من به نمایندگان مجلس نیز گفتم که اگر این طرح بدون مانع و مشکل و در یک ساز و کار روان اجرا شود ما تضمین می دهیم ظرف سه سال نه یک بیکار و نه یک فقیر در کشور پیدا نخواهد شد!

دولت می خواهد حداکثر ظرف سه سال قیمت ها را به سطح کمتر از ده درصد خوب خلیج فارس برساند اما بر اساس مطلبی که در سایت الف نوشته شده سؤال این است که چرا ظرف حداکثر سه سال و چرا به سطح قیمت های این فرآورده ها در خلیج فارس برساند؟ مبنای قیمت بر اساس آنچه در بنا در ایران خریداری می شود عرضه و تقاضای جهانی برای نفت است. هم تقاضا و هم عرضه در این مهم موثرند. واضح است که تقاضای جهانی برای انرژی متاثر از متغیرها و پدیده های بسیاری است که در کشورهای مختلف می گذرد و از جمله آن پدیده ها رونق یا رکود اقتصادی نوع تکنولوژی بکار گرفته شده در خودروها که بر مصرف بنزین یا نفت گاز در سایر خودروهای سنگین موثر است میزان توسعه حمل و نقل عمومی در آن ها توزیع درآمد قیمت کالاهای جایگزین و... است. در باب عرضه هم کشورهای مختلف متاثر از ظرفیت و نوع تکنولوژی سرمایه گذاری می کنند. به عبارت دیگر قیمت جهانی متاثر از تقاضا و عرضه جهانی است و در این مهم بدون تردید کشورهای که دارای تقاضای عمده تری برای انرژی هستند و یا آن ها که در عرضه انرژی توانمندی و قابلیت دارند موثرترند. تا جایی که قیمت نفت را معمولا قیمتی کاملا متاثر از سیاست می دانند زیرا کشورهای عمده صنعتی جهان از مجاری سیاسی بر قیمت های جهانی نفت که از مجاری عرضه و تقاضا می گذرد تاثیرگذاری می کنند. در چنین شرایطی سؤال اساسی آن است که چرا کشوری در حال توسعه همچون ایران باید قیمتی را بر مردم خویش تحمیل نماید که برآیند اینهمه تحولات پیچیده نه

چندان متناسب و یا حتی مرتبط با اقتصاد داخلی اوست از آن گذشته مگر دولت نهم و مجلس هشتم می دانند که در سه سال بعد از این قیمت های نفت در خلیج فارس به چه میزانی می رسند که می خواهند از هم اکنون روندی را تدارک ببینند تا به سمت وسوی آن قیمت بروند این چه قیمت گذاری است که عوامل موثر تعیین کننده آن در روابط متغیرهای اقتصادی کشورهای جهان و به تحقیق در دیپلماسی ناظر به تامین انرژی دارای قیمت مناسب و در عین حال مطمئن برای کشورهای صنعتی جهان جا خوش کرده است و ما می خواهیم مسائل عمده تولیدی - توزیعی و حتی امنیتی خودمان را به دنباله قیمت های دارای نوسانات متاثر از قدرت های بنفیدیم که از چگونگی آن ها اطلاعی نداریم و اصولاً نمی توانیم داشته باشیم. این اقدام بمثابة آن می ماند که ما عمود خیمه خودمان را از جنس تصمیمات افراد غیرمتعلق به خیمه قرار دهیم و آمادگی داشته باشیم که با اراده آنان خیمه را بر سر خویش تخریب شده بیابیم.

از طرف دیگر لایحه هدفمند کردن یارانه ها بر آن است تا با اصلاح قیمت حاملهای انرژی در واقع رسیدگی به نحوه مدیریت در شرکت های ملی نفت ملی گاز و پخش و پالایش فرآورده های نفتی توانیر و آب و فاضلاب را سروسامان دهد و به مدیران این شرکت ها اختیار تعقیب قیمت بدون ملاحظات دولت و یا مجلس را بدهد! با اجرای این لایحه دولت اجازه دارد حداکثر طرف سه سال قیمت سایر کالاها و خدمات اساسی و همگانی غیرحاکمیتی را حداقل معادل قیمت تمام شده آن ها تعیین کند.

داریوش قنبری نماینده مردم ایلام و سخنگوی فراکسیون خط امام مجلس می گوید: من تصور می کنم در جراحی اقتصاد ایران هم جراح مهارت لازم را ندارد و هم بیمار آمادگی جراحی را در وضعیت کنونی دارا نیست. ما الان در شرایطی تورمی و بسیار ناجور اقتصادی هستیم، کشور ما در میان کشورهای منطقه رتبه اول تورم را دارد، همزمان با بحث تورم بسیاری از شاخص های اقتصادی در حال حاضر منفی است. در چنین شرایطی هر گونه عملی که در راستای اصلاح اقتصاد صورت می گیرد بایستی بسیار دقیق و کارشناسانه صورت گیرد.

وی تاکید می کند: اقتصاد بیمار ما با طرح هدفمندسازی یارانه ها به سمت نابودی و از بین رفتن حرکت می کند.

قنبری با اشاره به دو عامل تورم زای این طرح می گوید: در این طرح نه تنها حذف یارانه ها و واقعی شدن قیمتها برای اقشار مختلف تورم زاست بلکه تزریق پول به اقشار کم درآمد برای کاهش فشار این طرح

نیز عوارض تورمی دارد، یعنی با این اقدام دو عامل تورم را به عوامل قبلی اضافه می‌شود؛ یکی حذف یارانه‌ها و دیگری تزریق پول که به خاطر حذف یارانه‌ها صورت می‌گیرد. برخلاف آنچه که برخی تصور می‌کنند این طرح نه تنها داروی درمان این اقتصاد نیست بلکه باعث ایجاد مسائل و مشکلات بیشتر خواهد بود و افق روشنی برای این لایحه نمی‌توان در نظر گرفت.

این نماینده مجلس تصریح می‌کند: اجرای این لایحه علاوه بر اینکه از لحاظ اقتصادی مشکلاتی را ایجاد خواهد کرد بلکه مسائل سیاسی و اجتماعی فراوانی را ایجاد خواهد کرد که در نوع خود سبب نگرانی‌های جدیدی خواهد شد و می‌تواند ثبات سیاسی و اجتماعی کشور را به هم بریزد.

لایحه هدفمند کردن یارانه‌ها فضای سیاسی کشور را رادیکار می‌کند

قنبری با اشاره به این که این طرح باعث رادیکال شدن فضای سیاسی کشور می‌شود می‌گوید: بیشترین تبعات منفی این طرح برای طبقات متوسط و پایین جامعه است و در مجموع آنها را به سمت نارضایتی سوق می‌دهد و احتمال ایجاد حرکت‌های وسیع اجتماعی-سیاسی از طرف این دو طبقه اجتماعی وجود دارد. این یک نگرانی جدی است و می‌تواند مشکلات بزرگتری را در کشور ایجاد نماید، این در حالی است که طرفداران لایحه مدعی هستند با این طرح به طبقات متوسط و پایین دست جامعه کمک می‌کنند. اما در حقیقت این اقدام نه تنها مشکلات آنها را بهبود نخواهد داد بلکه بر معضلات اقتصادی آنها می‌افزاید و این شرایط دشوار این دو طبقه اجتماعی را به سمت رادیکالیزه شدن سوق می‌دهد و مشکلات اقتصادی آنها را به اعتراضات سیاسی و اجتماعی تبدیل می‌نماید.

علیرضا محبوب نیز می‌گوید: من امروز برای فقرا و افرادی که از فقرا حمایت می‌کنند، اعلام خطر می‌کنم.

وی با اشاره به اینکه قرار است پیرو لایحه هدفمند کردن قیمت‌ها، قیمت حامل‌های سوخت بر اساس فوب خلیج فارس یا قیمت‌های بین‌المللی تعیین شود، تصریح می‌کند: از این پس با تغییر در واحد پول ملی نیز روبرو خواهیم بود. کارگران و کارمندان ایرانی بر اساس ریال حقوق دریافت می‌کنند نه بر اساس قیمت نفت خلیج فارس و به همین خاطر آثار تورمی این لایحه مشهود است و جای تعجب دارد که کارشناسان اقتصادی در این مورد تسلیم شده‌اند.

با این وجود احمدی‌نژاد گفته است که دولت ایستاده تا اولین گام اساسی در جهت اجرای عدالت، رفع فقر و محرومیت‌ها را در سراسر

ایران بردارد!

پیش از این 50 اقتصاد دان برای احمدی نژاد نامه نوشتند و از وی خواستند که سیاستهای اقتصادی خود را مورد تجدید نظر قرار دهد اما رئیس جمهور غیر منتخب مردم توجهی به این مسائل نداشته است و جای تعجب نیست که کارشناسان اقتصادی به دلیل لجبازی دولت برای طرح ها و لوایح غیر اصولی و علمی چاره ای جز سکوت نداشته باشند.

با تصویب این لایحه دولت موظف شده است تا یارانه حامل های انرژی را از سال آینده حذف و آن را با قیمت های بین المللی عرضه کند.

بر اساس نظرسنجی که درباره این لایحه توسط اتاق بازرگانی انجام شده است 100 درصد پاسخ دهندگان بر این عقیده اند که با اجرایی شدن لایحه مذکور تورم افزایش خواهد یافت.

با وجود اینکه دولت اعلام کرده بخشی از یارانه های حذف شده به طور نقدی به کم درآمدترین دهک های جامعه پرداخت می شود اما مشخص نیست مبالغ نقدی که قرار است به اقشار کم درآمد پس از حذف یارانه ها پرداخت شود چقدر است و چگونه محاسبه خواهد شد.

در حقیقت اگر دهک های پایین جامعه یارانه مستقیم دریافت کنند قیمت ها مشمول افزایش شده و این قشر ناچار است زندگی خود را بطور مستقیم با قیمت های مستقیما افزایش یافته حاملهای انرژی و آب و آب و فاضلاب و قیمت های غیرمستقیم متاثر شده سایر کالاها و خدمات مدیریت کند.

در آستانه بیست و دوم بهمن ماه

“هرکسی گرعیب خود دیدی زپیش

کی بُدی فارغ وی ازاصلاح خویش”

نواز مصلی نژاد

پنجشنبه ۲۴ دی ۱۳۸۸ - ۱۴ ژانویه ۲۰۱۰

ویلیام شایررنویسنده و روزنامه نگار معروف در کتاب “سالهای کابوس” ورود هیتلر به شهرنورنبرگ در چهارم سپتامبر 1938 را چنین توصیف

کرده است.

"غروب بود که او (هیتلر) چون امپراتور روم وارد این شهر قرون وسطایی شد و از میان صفوف به هم فشرده هوادارانش گذشت. دهها هزار پرچم بام خانه های قدیمی و نماهای سمبلیک را پوشانده بود. فریادها همچنان در فضا بود و خیابانها به زحمت پهن تر از کوچه ها به نظر می رسید و در میان شان دریایی قهوه ای و سیاه از پیراهن ها موج می زد. حوالی ساعت 10 شب دهها هزار نفر مقابل اقامتگاهش ازدحام کرده و فریاد می زدند: ما در انتظار دیدار پیشوایمان هستیم .

قیافه هایشان عجیب به نظر می رسید و آدم یاد لوئیزیانا (louisiana) واقع در آمریکا می افتاد. منظورم آندسته از متعصبین قشری است که از شدت هیجان از خود بی خود شده و حالت های خاص بروز می دهند. محیط متشنج همراه با قیافه های مسخ شده خصوصا زمانی که هیتلر برای چند لحظه در انظار عمومی آمد، دیدنی تر بود. آنها او را چنان تماشا می کردند که گویی مسیح به میان شان آمده تصور می کنم که اگر این دیدار کمی بیشتر طول می کشید، جمعی کثیر نیز از فرط هیجان متشنج شده و حتما پس می افتادند".

رهبر کاریزما

شخصیتهای کاریزما در جوامع مختلف بر حسب مناسبات اجتماعی و ساخت فرهنگی می توانند نقش مثبت یا منفی ایفا کنند. البته خصوصیات فردی افراد هم نمی توان از نظر دور داشت. آدولف هیتلر بر بستر یک رشته عوامل پیچیده که عمدتا بحران ناشی از پیامدهای جنگ اول جهانی و شکست آلمان بود، قدرت را در آن کشور به دست گرفت و بر مردم کره زمین به ویژه ملت آلمان همان رفت که همگان می دانند. ولی دست کم هیتلر در گامهای نخست زمامداری، توانست به برخی از مشکلات جامعه آلمان پاسخ مناسب بدهد. مشکل بیکاری را تا حدود زیادی حل کند. با کمک دکتر "ساخت" کارشناس برجسته و مبرز اقتصادی پول بی رمق و از اعتبار افتاده آلمان را جان و توانی تازه ببخشد و بالاخره در مردم ناامید آلمان که احساس می کردند در قرارداد "ورسای" تحقیر شده اند، اعتماد به نفس دوباره ایجاد کند.

هیتلر اگر روند بازسازی اقتصاد و سایر اصلاحات ساختاری را با ایده صلح جویانه و تفاهم با سایر ملل همراه می کرد، می توانست برای ملت آلمان یک کاریزمای مثبت تلقی شود، ولی چنین نشد و سرنوشت جهان و مردم نگون بخت آلمان به گونه ای دیگر رقم خورد. اما نقطه مقابل هیتلر، دکتر "سکارنو" در اندونزی، "نلسون ماندلا" در آفریقای جنوبی و "گاندی بزرگ" در هندوستان و دکتر مصدق در ایران

هستند که نام خودشان را به عنوان کاریزمای مثبت و رهبرانی کاردان و فداکار در تاریخ به ثبت رسانده اند.

بیست و دوم بهمن ماه

در آستانه بیست و دوم بهمن ماه هستیم . برای ما ایرانیان این ماه یادآور شکست فاجعه بار امیدها و آرزوهاست. اگر هیتلر در تحلیل نهایی به عنوان یک کاریزمای منفی در جامعه آلمان ظهور کرد، اما همانگونه که گفته شد، در بدو امر توانست به برخی از کاستی های جامعه آلمان جواب بدهد. ولی آیت الله خمینی از همان ابتدا که قدم به خاک ایران گذاشت وجود و حضورش جز تباهی و ویرانی و کشتار برای مردم ایران حاصلی در بر نداشت.

آیت الله خمینی اگر در سراسر زندگی نکبت آفرینش یکبار حرف صادقانه ای بر زبان رانده باشد، همان است که هنگام بازگشت به ایران در جواب خبرنگاری در هواپیما گفت. خبرنگار می پرسد: "پس از اینهمه سال که به ایران می روید چه احساسی دارید؟" آیت الله جواب می دهد: "هیچ!" البته اغلب ما ایرانیان در آن زمان شناخت کاملی از آیت الله نداشتیم، بعدها فهمیدیم که این کاریزمای منفی که طاعونی به نام جمهوری اسلامی را در جوی هیجانی به مردم ایران تحمیل کرد واقعا صادقانه می گفت که احساسی ندارد. او در واقع فاقد همه حساسیتهای انسانی بود. گرگی در لباس میش. در دستگاه نظری این آیت الله خشک مغز متعصب، دردها و رنج های انسانی محلی از اعراب نداشت. حیات سیاسی این مرد کینه توز تنها در کشتار و حذف و آواره کردن انسانهایی خلاصه می شد که چون او نمی اندیشیدند. ملت ها گاهی در مقاطعی بر اساس زمینه ها و بسترسازی های قبلی دچار سهوی مرگ بار می شوند. در آلمان هیتلری مردم مجذوب مردی شدند که با طرح نظریه سخیف برتری نژادی، نابودی میلیونها انسان از جمله ملت خود را تدارک می دید و در ایران میلیونها ایرانی با شورو اشتیاق به مردی اقتدا کردند که هم فرزندانشان را کشت و هم اقتصاد کشور را ویران کرد و هم موجب ژرف ترین بحرانهای اخلاقی جامعه شد و شوربختانه "حکایت همچنان باقی است" و میراث شوم او (خمینی) که عبارت از کنده و ساطور و آموزه های متعصبانه است، همچنان خون می ریزد و جان می ستاند، منتها در حال حاضر به دست میراث دارانش.

سخنی مشفقانه با اصلاح طلبان

روی سخن من با اصلاح طلبانی است که دل در گرو مردم و وطنشان دارند، و واقعا اصلاح طلبند. نه چون آقای مهاجرانی که اتاق فکرشان دسته کمی از حجره طلبه های کم مایه ندارد. خوشبختانه ملت ایران به اینگونه حجره ها هرچند با اسم پرطمطراق "اتاق فکر" نامگذاری

شده باشد و قعی نمی نهند. باری اصلاح طلبان واقعی باید به این نکته توجه کنند که ما مردم ایران از متولیان "معنویت و اخلاق!!" زخمی عمیق بر گرده داریم، لذا به آسانی به کسی اعتماد نمی کنیم. اگر کسانی بخواهند اعتماد صدمه دیده مردم ایران را بازسازی کنند "شرط اول قدم آن است" که صادق باشند. خانم ها و آقایان اصلاح طلب باید بدانند که نمی توان از شجاعت و صراحت آیت الله منتظری سخن به میان آورد و از او به عنوان پدر معنوی جنبش یاد کرد و همزمان از آیت الله خمینی هم تجلیل کرد و از گفتار و کردارش فاکت و حجت ارائه کرد.

چگونه می شود کسی که فرمان ده جنایت و کشتار است و آن کس که در برابر این فرمان سر به نافرمانی بر می دارد، هر دو را به صفت بزرگواری متصف نمود؟! اصلاح طلبان این تناقض را چگونه پاسخ می گویند. حرف من این است که اگر اصلاح طلبان داعیه رهبری جنبش را دارند و یا سعی می کنند داشته باشند، باید واقعیت ها را با مردم در میان بگذارند. جامعه دیگر پذیرای شب کلاه حمق نیست. اصلاح طلبان باید بپذیرند که برای گذر از استبداد دینی و پایان بخشیدن به سیکل معیوب خون و خشونت، ایجاد نظامی دموکراتیک و سکولار و تضمین قطعی و قانونی عدم دخالت دین در حکومت امری است اجتناب ناپذیر، و این امر میسر نمی شود مگر با نقد قاطعانه عملکرد گذشته و حال حکومت اسلامی و به ویژه بنیانگذار این تباهی و سیه روزی یعنی آیت الله خمینی. کتمان واقعیت ها کمکی به ما و جامعه ما نخواهد کرد. آنچه که خود دیده و تجربه کرده ایم را انکار نکنیم. به قول "برتولد برشت"، "آن کس که با انسان مانند گرگ برخورد می کند انسان نیست گرگ است"

آیا آیت الله خمینی با آنهمه جنایت و آدم کشی مصداق عینی و عملی گفته برشت نیست؟ به هر حال بت ها و تابوها بدست جوانان شجاع کشور شکسته خواهد شد. اصلاح طلبان اگر بخواهند از قافله رویدادها عقب نمانند ناگزیرند با جوانان همراه شوند.

در بی معنایی بخشش



نقدی بر بیانیه ۵ ماده ای مهدی کروبی

بیانیه اخیر مهدی کروبی، یکی از دو کاندیدای اصلاح طلب انتخابات دهم ریاست جمهوری، که پنج راه را برای برون رفت از "بحران دامنگیر فعلی" پیش پای جمهوری اسلامی می‌گذارد، بلافاصله آخرین بیانیه میرحسین موسوی، دیگر کاندیدای اصلاح طلب را تداعی می‌کند که در آن هم پنج راه حل برای حل بحران پیشنهاد شده بود.....

در این مجال کوتاه، قصد ندارم این پنج بند را با آن پنج بند مقایسه کنم، یا تحلیل خود را درباره این دو بیانیه تبیین کنم. بلکه تنها بر بند اول بیانیه کروبی تمرکز خواهم کرد که به موضوع نقض شدید و وسیع حقوق اعتراض‌کنندگان که شکنجه، تجاوز و قتل، از مصادیق بارز آن بوده است می‌پردازد و برای برون رفت از آن، راهکار ارائه می‌کند.

خواست رسیدگی به موارد نقض حقوق بشر و مشخص شدن عاملان و آمران آن، که پس از آشکار شدن قتلها، شکنجه‌ها و تجاوزها، به یکی از خواستهای محوری جنبش جدید مردمی بدل شد، در بیانیه موسوی یکسره نادیده گرفته شده است. کروبی، اما نخستین بند بیانیه 5 بندی خود را به این موضوع اختصاص می‌دهد. او اولین راهکار را "اعتراف و توبه ظالمان و بخشش مردم" می‌داند و با همان ادبیات و در درون همان چارچوب گفتمانی که علم الهدی، امام جمعه مشهد، سران فتنه را "محارب" می‌خواند و می‌گوید در صورتی که توبه نکنند، مردم با آنها برخورد می‌کنند (1)، از سرکوب‌کنندگان مردم می‌خواهد که توبه کنند و توبه سرکوب‌کنندگان را اولین راه بازگشت آرامش به کشور می‌داند. او می‌نویسد: "آنانی که مسبب مظالم عاشورای حسینی و حوادث پس از انتخابات بوده‌اند باید توبه کنند نه آنهایی که برای احقاق رای خود شهید داده‌اند. آنهایی باید توبه کنند که چوب حراج بر ثروت ملی کشور زده‌اند و از کیسه مردم حاتم بخشی کرده‌اند و مردم را در فقر و تنگدستی رها کرده‌اند. آنهایی باید توبه کنند که افراد بی‌صلاحیت را تایید صلاحیت کردند و افراد واجد صلاحیت را رد و مردم را از حق انتخاب کردن محروم ساختن و برای تغییر رای مردم جواز صادر کردند و اعتراض مردم را با گلوله سرکوب نمودند. آنهایی باید توبه کنند که دانشجویان را از تحصیل محروم کردند و بی‌دانشان را بر صدر نشانند. توبه ظالمان اولین راه بازگشت آرامش به کشور و تسکین دل‌های داغ‌دیده است. مردم ایران اهل زیاده

خواهی نیستند. توبه کنندگان را که به گناه خود اعتراف کنند خواهند بخشید اگرچه ظلم آنها را فراموش نخواهند کرد. نه کسی به دنبال انتقام است و نه انتقام گیری درمانی بر ظلمهای رفته بر مردم خواهد بود." (2) با این همه، با وجود اینکه کروی، به موضوع "ظلم" به مردم اشاره می کند اما هم به تحلیل وی و هم به خصوص به راهکاری که ارائه می دهد نقدهای جدی وارد است که سعی می کنم در ادامه به برخی از آنها بپردازم:

1. قطعاً آقای کروی بسیار بهتر از من می داند که "توبه"، یک عمل مذهبی است که مربوط به رابطه انسان با خدا می شود که در طی آن "بنده" با پشیمانی به سوی پرودگارش بازمی گردد (3)، حال آن که سرکوب کنندگان مردم پیش از هر چیز، باید به مردمی که سرکوبشان کرده اند پاسخ دهند. علاوه بر این، بر فرض هم که سرکوب کننده یا سرکوب کنندگانی پیدا شدند و اعتراف کردند که مثلاً بیشمار نفر را با باتوم کتک زده اند، 5 نفر را با دست خود شکنجه کرده اند، در قتل یک نفر دست داشته اند و شاهد یا آمر یا عامل تجاوز بوده اند و حالا، بعد از همه این اعمال، که با هر تعریف حقوقی جرم است، توبه کرده اند و از مردم انتظار بخشش دارند. اول اینکه اساساً چه ضمانت اجرایی وجود دارد که عمل توبه به طور کامل و دقیق انجام شده باشد؟ دوم اینکه چه ضمانت اجرایی برای نشکستن توبه وجود دارد؟ از آن مهمتر، در شرایط امروز، چه تفاوتی بین بخشیدن یا نبخشیدن وجود دارد؛ وقتی که در فقدان ساز و کارهای مستقل برقراری عدالت، کلیه نهادهای سرکوب، با عوامل و آمران نقض حقوق مردم، همچنان بر سر کار و در جایگاهی هستند که هیچ احتیاجی به بخشش و هیچ نگرانی از عدم بخشش از سوی قربانیان ندارند. در واقع، بخشش تنها زمانی معنا پیدا می کند که عدم بخشش معنا داشته باشد. در فقدان ضمانت اجرا، بخوانید بی معنایی توبه و بخشش، سؤال دیگری نیز باقی می ماند: آقای کروی از کجا تا این حد مطمئن است که "مردم ایران" توبه کنندگان را که به گناه خود اعتراف کنند خواهند بخشید؟ آیا از تک تک قربانیان خشونت و شکنجه و حبس و تجاوز و بازماندگان کشته شدگان در خیابان و زندانها سؤال کرده اند و این حکم کلی، پشتوانه یک تحقیق قضایی جامع را دارد، یا تنها و تنها، از جایگاه سیاسی یک "ولی فقیه"، که مالک جان، مال و ناموس "رعیت" است، خواست مردم را بی پرسش از آنها نمایندگی می کند؟ آیا فی المثل مادر ندا یا مادر سهراب، قاتلان و آمران قتل فرزندانها را، تنها در صورت اعتراف و توبه خواهند بخشید؟ یا اگر آنها ببخشند، آیا برای قربانیان تجاوز جنسی در زندانها، اعتراف و توبه متجاوزانی که آنها حتی نامشان را نمی دانند یا گاهی صورتشان را

هم ندیده اند، مجوز کافی است برای اینکه آنها، آزاد و امن، در خیابان هایی راه بروند که برای بیشمار دیگران ناامنش کرده اند؟

2. کروی در مقدمه بیانیه اش می نویسد: "البته شکستن حرمت عاشورا اگر از کسی سرزده باشد نیز محکوم است و پرواضح است که ارتکاب چنین اتهامی باید در دادگاه صالح رسیدگی و مطابق قوانین کشور مرتکبین مجازات گردند." اما هم ایشان که معتقد به برپایی محاکمه برای حرمت شکنان عاشوراست، وقتی نوبت به به مردمی که قربانی سرکوب شده اند، می نویسد: "نه کسی به دنبال انتقام است و نه انتقام گیری درمانی بر ظلمهای رفته بر مردم خواهد بود" و به همین سادگی، "انتقام" به عنوان یک روش به جامانده از جوامع قبیله ای برای برقراری عدالت مجازات را جایگزین مجازات، به عنوان یک نهاد مدرن پذیرفته شده در همه نظامهای حقوق بشری می کند، بی آن که حداقل حق سرکوب شدگان برای رسیدن به عدالت را، حتی در چارچوب همین قوانین فعلی، به رسمیت بشناسد.

سؤال اینجاست: آیا از نظر آقای کروی فرقی بین اینکه کسی، در یک دعوا، دیگری را کتک بزند و مجروح کند با آن که در تظاهرات، عده ای را مجروح کند وجود دارد؟ آیا بین قاتلی که با چاقو، طلبکارش را می کشد و سرکوبگری که با شلیک گلوله، تظاهر کنندگان را از پای در می آورد تفاوتی هست؟ اگر هر دو این اعمال، از نظر حقوقی "ضرب و جرح" و "قتل" محسوب می شوند، چطور دسته اول، یعنی مجرمان عادی، به زندان و دیه و قصاص محکوم می شوند اما پای سرکوبگران که به میان می آید، مجازات، که برای مجرمان عادی ممدوح است، تبدیل به انتقام گیری که مکروه است می شود؟ و تازه از نظر من بین این دو دسته از مرتکبان جرم یک فرق اساسی است و آن اینکه اگر دسته اول، انسانهایی عادی هستند که با انگیزه های معمولی و بیشتر مواقع از سر اتفاق یا حتی گاهی هم از سر ناچاری مرتکب جرم می شوند ولی بی رحمانه و بدون هیچ همدلی مورد قضاوت و مجازات قرار می گیرند، دسته دوم، مجرمان حرفه ای هستند که آگاهانه و به طور سیستماتیک به نقض ابتدایی ترین حقوق انسانها مبادرت می ورزند و بابت آن از منافع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی برخوردار می شوند و از این حیث، اتفاقا مجازات آنها باید شدید تر از دسته اول باشد. زدن برچسب "انتقامجویی" و "زیاده خواهی" بر خواسته اجرای عدالت، خلط مبحثی است که عواقبی خطرناک خواهد داشت. عواقبی که وقتی یادداشت تقی رحمانی، فعال سیاسی ملی-مذهبی، خطاب به مادران عزا که خواسته شان "مجازات آمران و عاملان کشتار و شکنجه فرزندان شان" است منتشر شد، زیاد مورد توجه قرار نگرفت. او از مادران عزا می خواهد "به جای خانواده های جانباختگان، مادران صلح" شوند و می نویسد: "ای

مادران درد و انتظار ما نیاز به خلق فضای جدید داریم که جز با تحمل و مدارا و باور اینکه چرخه خشونت را باید متوقف کنیم به آن فضا نمی‌رسیم. باور کنید همانگونه که تاکنون بوده و خواهد بود در صورت اصرار بر انتقام باز فرزندان و نوه‌هایمان مرغان عروسی و عزا خواهند بود. " و در جایی دیگر می‌گوید: "مطمئن باشید که وجدان انسانها در جامعه نیمه باز بدون انتقام دادگاههای خود را برپا خواهد کرد." (4) و به این ترتیب، با خشونت آمیز خواندن عدالتخواهی و خواست محاکمه عادلانه، آن را سرکوب می‌کند و مادران عزا را به "گذشت"، به عنوان راهکاری برای پایان دادن به خشونت تشویق می‌کند. و حالا، بار دیگر، سرکوب این خواست مردمی، از طریق کلام و نوشته، در بیانیه کروی خودنمایی می‌کند.

3. به نظر می‌رسد که بسیاری از فعالان سیاسی و جامعه مدنی، از جمله کروی و تقی رحمانی، وقتی از انتقامجویی و تکرار خشونت حرف می‌زنند، هنوز هم نظم کیفری مسلط را در ذهن دارند که بر مبنای قصاص بنا شده است. یعنی نظامی که جان را در برابر جان و چشم را در برابر چشم می‌ستاند و ریشه در اصل انتقامجویی فرد از فرد یا قبیله از قبیله دارد. به این معنا، خواست عدالت و محاکمه و مجازات عاملان و آمران نقض حقوق بشر، در چارچوب این نظم مسلط، به اعدام، شکنجه و قطع عضو عاملان و آمران بازتعریف می‌شود. در این تعریف وارونه، اجرای خواست عدالت، منجر به تکرار قتل، شکنجه و خشونت، و به همین دلیل مذبوم تلقی می‌شود. در حالی که نگاهی به تجربیات مشابه در کشورهای دیگر نشان می‌دهد که گذر از روند دادخواهی در مورد نقض مستمر و سیستماتیک حقوق بشر، یکی از پیش شرط‌های تحقق دموکراسی و تنها راه اطمینان از اینکه چرخه خشونت قطع شده بوده است. گفت و گوی اجتماعی پیرامون دادخواهی و عدالت، تشکیل کمیسیون‌های حقیقت‌یاب برای ایجاد فهم جمعی از واقعیت‌کشتار، واقعیت‌تجاوز، واقعیت‌شکنجه و آثار همه اینها بر قربانی، خانواده و جامعه‌اش، و نیز برپایی دادگاههای علنی و عمومی با معیارهای دادرسی منصفانه روندهایی است امتحان شده که می‌تواند جامعه‌ای را به سوی آشتی و عدم خشونت رهنمون سازد. بدون طی این روندها، "گذشت"، "عفو" و "آشتی"، تنها یک معنا خواهد داشت و آن هم "لاپوشانی" و "ماستمالی" است. و بدتر اینکه، این نوع از گذشت یا عفو، هیچگاه به آشتی نخواهد انجامید زیرا به سرکوب‌گران این اطمینان خاطر را خواهد داد که هر قدر هم حقوق مردم را نقض کنند و به خشونت ادامه دهند، مصون از تعقیب و مجازات باقی خواهند ماند. آفریقای جنوبی، یکی از بهترین و زنده‌ترین مثالهای روند آشتی ملی است. کشوری که با آن همه درد و رنج ناشی از کشته شدن، شکنجه شدن،

رانده شدن و محروم شدن بیشمار انسان در دوران آپارتاید نژادی، توانست روند آشتی و عفو ملی را طی کند و چرخه خشونت را در یک نقطه تاریخی قطع کند. پس از سقوط رژیم آپارتاید، کمیسیونهای حقیقت یاب در سراسر کشور تشکیل شدند. آمران و عاملان نقض حقوق سیاهپوستان دو انتخاب داشتند: یا داوطلبانه در حضور اعضای کمیسیونهای حقیقت یاب، درباره نقش خود و همکارانشان در جنایات علیه بشریت شهادت می دادند و مورد عفو قرار می گرفتند، یا ناگزیر بودند به عنوان متهم در دادگاه حاضر شوند و محکوم و مجازات شوند. بسیاری، راه اول را انتخاب کردند. جزییات شهادتها از تلویزیون و رادیو پخش می شد و تمامی افراد جامعه در جریان قرار می گرفتند؛ ناقضان حقوق بشر، برای اولین بار، لخت و بی دفاع، درمقابل مردم ایستاده بودند و این، بی هیچ خشونتی، به مراتب بدتر از مجازات حبس و تبعید بود. حقیقت، از لابلای گفته های شاهدان، قربانیان و مرتکبان بیرون می آمد و در سطح جامعه، علنی می شد، جزیی از تاریخ و حافظه جمعی می شد، قضاوت اجتماعی شکل می گرفت و دیگر از یادها نمی رفت. (5)

ما، اگرچه "نان گندم نخورده ایم"، اما می توانیم آن را "دست مردم" ببینیم. و این درست، وظیفه همه فعالان جامعه مدنی است که با الهام از تجربیات موفق و نیز شکستهای کشورهای دیگر، نگذارند تفاسیر من درآوردی و وارونه از عدم خشونت، جنبش مردمی را عقیم سازد. بالعکس، همه ما باید تا جایی که می توانیم تلاش کنیم که جامعه را برای شنیدن حقایق، هرچند تلخ، بازسازی حافظه تاریخی جمعی، هرچند سخت، و طی روند اطمینان از اینکه نقض سیستماتیک حقوق بشر دیگر اتفاق نخواهد افتاد، هرچند طولانی، آماده کنیم. پیش از هر چیز، باید هر روز جلو آینه، چشم در چشم خود بدوزیم و بگوییم: خواست گذشت و عفو از مادری که هنوز حتی نمی داند فرزندش کجا دفن شده یا چگونه کشته شده، در واقع سرکوبی دوباره است. سرکوب و خشونت، تنها باتومی نیست که به تن می نشیند؛ این را فراموش نکنیم!

1. مشروح/ آیت الله علم الهدی در اجتماع میلیون ها نفری عاشورائیان تهران: سران فتنه توبه نکنند، مردم بعنوان محارب با آنها برخورد می کنند، خبرگزاری فارس، 9/10/88، در این نشانی اینترنتی:

<http://www.farsnews.net/newstext.php?nn=8810091487>

2. عنوان : راهکارهای مهدی کربوبی جهت خروج از بحران، در نامه ای به مردم، 21/10/88، سهام نیوز، در این نشانی اینترنتی:

3. علامه طباطبایی توبه را چنین تعریف می کند: " توبه در لغت، به معنای برگشت است و توبه از بنده، برگشت اوست به سوی پروردگارش با پشیمانی و بازگشت از سرپیچی، و از جانب خداوند نیز به معنای توفیق وی به توبه یا آمرزش گناه او."، المیزان فی تفسیر القرآن، ج4، ص.379

4. مادران درد و انتظار؛ تقی رحمانی، خبرنامه امیرکبیر، 25/8/88، در این نشانی اینترنتی:

<http://www.autnews.de/node/4176>

5. برای اطلاع درباره جزئیات روند آشتی ملی در آفریقای جنوبی، رجوع کنید به کتاب "علیه فراموشی: بررسی تجربه کمیسیونهای حقیقت و دادخواهی"، منیره برادران، نشر باران، سوئد، چاپ اول، 2005

از جنبش عملی تا تلاش فکری

رئوف کعبی

دوشنبه ۲۱ دی ۱۳۸۸ - ۱۱ ژانویه ۲۰۱۰

.....

مبارزه برای دستیابی به جامعه‌ای آزاد، برخوردار از حداقل موازین شناخته شده در زمینه حقوق و آزادیهای سیاسی و مدنی، در کشور ما و از مدتهای مدید، ادامه داشته و دارد. هرگاه در دوره‌های پیشین، این مبارزه، علیرغم تلاشها و جانفشانی‌های زیاد، نتوانست به ثمر برسد، اکنون اما، در ادامه و نتیجه خود، هم گستره فراوانی یافته‌است و هم به نقطه‌ای رسیده است که می‌توان آنرا سرنوشت‌ساز

برای آینده جامعه ما، تلقی نمود.

اعتراضات مردمی چند ماهه گذشته، که با عکس‌العمل به اعلام نتایج به اصطلاح انتخابات ریاست جمهوری، از 23 خرداد 1388 آغاز شد، ادامه منطقی این تلاش و بویژه بیانگر خشم و نفرت سی ساله از حکومت دینی است. این جنبش هر چه پیش‌تر رفته‌است، بیشتر گسترش یافته است. سرکوبهای شدید، دستگیری، قتل و شکنجه، اعدام و محکومیتهای سنگین برای فعالین گوناگون سیاسی و مدنی، جو ارباب و تهدید و تمهیدهای گوناگون از طرف حاکمیت جمهوری اسلامی، نتوانسته‌است این روند را متوقف سازد.

عزم راسخ بخشهای مهمی از جامعه ایران برای آزادی، از آنجا که از نیاز و خواست آنان در نفی و جایگزینی استبداد دینی و حکومتی، به عنوان عامل همه نابسامانی‌ها، با حاکمیتی از آن مردم و برای مردم، ناشی میشود، به عینه خود را طی ماههای اخیر و در رخدادهایی چون 16 آذر و تاسوعا و شورا، نشان داد. درخصلتیابی این جنبش نوین، بسیار گفته و نوشته شده‌است. همگان بر خودبخودی بودن آن، نبود رهبری مسجل و یا گوناگونی طیف معرف آن و نیز تفاوت در مطالبات آن، اذعان دارند. برای برخی‌ها این خود نقطه قوتی است. اما چنانچه به تجارب دوره‌های پیشین برگردیم، پرواضح است که بدون صفبندیهای آشکار و مشخص، بدون تعیین مطالبات افشار و طبقات و گروه‌بندیهای اجتماعی، امکان لغزش، و از آنطریق تجربه تلخی را باز تجربه کردن، بسی وجود خواهد داشت.

یکی از مواردی که همواره بعد از انقلاب ضدسلطنتی و طی سالیان و تاکنون، در ارزیابی از چگونگی سلطه استبداد دینی و نتیجه انقلاب، از سوی قریب به اتفاق نیروهای سیاسی مورد تاکید قرار گرفته و می‌گیرد، اصل نمودن جنبه سلبی آن، و شفاف نبودن، اگر گفته نشود فقدان جنبه اثباتی آن، بوده‌است. شفافیت بخشیدن به مطالبات، خواسته‌ها و اهداف هر کدام از بخشهای جامعه، قدمی در راستای درس‌گیری از نکته فوق است.

طی سی سال سلطه حکومت اسلامی و علیرغم مشکلات و موانع فراوان، اما دست کم چهار جنبش پایه‌ای که از خصلت دمکراتیک و سکولار، با توجه به مطالبات آنها، برخوردارند، توانستند به سازمانیابی خویش، دست یازند. جنبش برابری طلب زنان، جنبش ملی-دمکراتیک ملیتهای گوناگون، جنبشهای کارگران و زحمتکشان و مزدبگیران و معلمان و پرستاران، و بالاخره جنبش دانشجویی و جوانان، روشنفکران و نویسندگان، از مراحل سخت و دشواری عبور نموده ولی همچنان در دل جامعه، حلقه‌های اصلی مقاومت و نیز اعتراضات مدنی و اجتماعی را به شکلی پایدار، عهده‌دارند. گرچه طی ماههای پیشین، حضور آنان در

جنبش همگانی در غالب امر، نه به گونه‌ای متشکل بلکه به طور عمده با شرکت فردی فعالان آنها، صورت گرفته است. این جنبشها نیز در مقابل رخداد پساانتخاباتی، به مانند دیگر محافل و جریان‌های سیاسی، به نوعی غافلگیر شدند اما آنها هم پس از سپری کردن این دوره، در حال بازیابی و بازنگری اقدامات خویش هستند و بسیار طبیعی است که انتظار داشته باشیم تا در آینده به انسجام و قوامی که خود منظور دارند، برسند. انسجام و قوام و پیشرفت این جنبشها در سازمانیابی خود، نه تنها استمرار مبارزه، که کلید مقابله با تمهیدات رژیم است، را میسر می‌گرداند بلکه خود به تعیین بخشیدن به صفبندیهای واقعی میان حامیان طبیعی و واقعی این جنبشها و دیگران، کمک خواهد نمود. رابطه جنبشهای مطالباتی و جنبش همگانی هم از این نکته آغاز می‌گردد که هر یک بدون دیگری، امکان استمرار پیدا نخواهد نمود. این دو نه در تقابل هم، که مکمل هم هستند. پلاتفرم و برنامه‌های سیاسی عمومی هم نمی‌توانند خارج از ضرورت پاسخگویی به نیازهای مشترک هر دو، که پایه اتحاد مبارزاتی را تشکیل می‌دهند، تدوین یا بند.

اتحاد مبارزاتی لازم است اما این اتحاد تابعی از اهداف اثباتی و بلاواسطه هر یک از لایه‌ها و بخشهای گوناگون درگیر در مبارزه است. ائتلافها، اتحادها در عمل و در نهایت جبهه و یا جبهه‌های متعدد سیاسی، ناشی از این واقعیت هستند. پایه این اتحاد و ائتلافها هم چیزی نیستند جز سرخطهای اصلی یک برنامه و پلاتفرم سیاسی که هر یک از بخشهای درگیر بر سر آن و طبق معیارهای خویش، آنها را با دیگرانی بوجود می‌آورند. امروزه و با سیر تحولات چند ماهه اخیر، ضرورت تلاشهای فکری و نظری در پاسخگویی به نیازهای جنبش بیش از دوره‌های پیش، محرز شده است. گرچه از بدو استقرار حاکمیت جمهوری اسلامی و تا پیش از رخدادهای اخیر، تلاشهای بسیاری از جانب نیروهای سیاسی متعدد، صورت گرفتند اما در فقدان جنبشی همه‌گیر و وسیع، و به دلایل گوناگون، این اقدامات عرصه وسیعی را دربرنگرفتند و یا به نتایج دلخواه نرسیدند. بی‌گمان نقد و بررسی هر یک از این اقدامات و تلاشها، کمک شایانی در راه اقدامات آینده است.

جنبش همگانی کنونی که با شعارهای مقدماتی شکل گرفت و طی مرحله‌های بعدی، به نفع مستقیم نمادهای حاکمیت جمهوری اسلامی رسید، اکنون، دست کم برای بخش مهمی از آن، هدف بلاواسطه، شکستن ساختار نظام است. این جنبش، متنوع در همه سطوح و در نتیجه از نظر مطالبات، گوناگون است. اهداف جنبشهای اجتماعی به طور مشخص، و در کنار مطالبات عمومی و همگانی به طور عموم، پایه‌های فکری و نظری آتی را رقم می‌زنند.

طی روزها و هفته‌های گذشته، نمونه‌هایی خود را نشان داده‌اند تا به

ضرورت کار فکری و نظری، برای ارائه چشمانداز آتی و نیز ترسیم اهداف عمومی مبارزات مردم، پاسخی داده شود. گرچه این مجادلات فکری تا هفته‌های پیش و بویژه تا قبل از رخداد‌های 16 آذر و تاسوعا و عاشورا، خود را در بحث‌های مربوط به برخی شعارها و نیز منازعات حول خشونت و مسالمت، نشان می‌داد،

به مانند همیشه، در پس پرده این بحث، نیات همیشگی ربط خشونت با انقلاب از یک طرف و مسالمت با رفرم، از طرف دیگر قرار داشت و از این نظر بحث جدیدی باز نشد. چه انقلاباتی که مسالمت آمیز رخ دادند و چه رفرم‌هایی که با خشونت به نتیجه رسیدند. تاریخ بشری ما مملو از این نمونه‌هاست. کیست که پی نبرد در پس این بحث، تلاش برای جلوگیری از تعمیق خواسته‌های جنبش، مدنظر است و نه چیز دیگری. آن‌انکه خشونت‌های سی ساله جمهوری اسلامی را در مقابل "دفاع از خود" و مشروع مردم قرار می‌دهند، قصدی به جز توجیه نظرات خویش برای محق جلوه دادن راه حل "درونی" در رژیم، ندارند. کسانی که قادر نیستند مسبب اصلی خشونت‌های سی سال گذشته در ترکمن صحرا و خوزستان، در کردستان و دانشگاه‌ها، در زندان‌ها و خیابان‌ها، در ادارات و محلات و نیز جنایات دهه 60 و بویژه قتل عام زندانیان در 67 را ببینند و محکوم کنند، چگونه قادر خواهند بود در مورد خشونت، اظهار نظر کنند؟ کسانی که در مورد اعدام زندانیان سیاسی مانند احسان فتاحیان و فصیح یاسمنی، لب فرومی‌بندند، آیا حقانیت تعریف "خشونت" را دارا هستند؟ خشونت از جانب این "منتقدین" خشونت، برابر است با تعمیق خواسته‌ها و شعارهای جنبش که بر خلاف انتظار و آرزوی آنها، از حریم "خودی" ها تجاوز کرده است. عکس‌العملها در مورد مرگ آقای منتظری و سپس بیانیه شماره هفده آقای موسوی و به دنبال آن اظهار نظر 5 تن از روشنفکران دینی، نشان داد که رفته رفته، به ناچار باید از این محدوده گذر کرده و از هشدار در مورد خشونت و یا سکوت‌های معنی دار در مقابل وقایع و یا صدا‌های پراکنده، می‌بایست به اصل مطلب، یعنی روشن نمودن اهداف و برنامه هر یک از بخش‌های مختلف جامعه، برای آینده، پرداخت.

تا آنجا که به طیف مشهور به اصلاح‌طلبان حکومتی برمی‌گردد، روشن است که آنها با پیشرفت جنبش و تعمیق مطالبات آن، با انتخابی بس دشوار مواجه گشته‌اند. از یکطرف حد و حدود تعیین شده آنها، یعنی آرایش چهره نظام جمهوری اسلامی، و نیز "شنیدن" برخی صداها در جامعه، با اقبال در میان کارگزار اصلی حکومت یعنی ولی فقیه، مواجه نشده است و از طرف دیگر سیر متحول جنبش، راه عبور از آنها را در عمل هموار ساخته است. تفاوت بیانیه هفدهم آقای موسوی با بیانیه 5 تن، در همین نکته است که یکی سعی دارد بازی را همچنان در دایره حکومتی

نگاه دارد و دیگری برای جلوگیری از سلطه و یا گسترش نفوذ "غیرخودی" ها در جنبش، با برخی مطالبات آن همراهی کرده و "نواقص" بیانیه آقای موسوی را کمی جبران نماید. انتخاب میان اصلاح رژیم، که طبق گفته برخی از نظریه پردازان اصلاح طلب هم به آرزویی دست نیافتنی تبدیل شده است، و عبور از جمهوری اسلامی، یعنی شکستن آن ساختاری که مسبب تمامی مشکلات جامعه ماست، برای کسانی که خود از معماران این رژیم بوده و هنوز برخی "دوره‌های طلائی" را به رخ می‌کشند، آسان نیست. به مانند هر گروه و دسته و جمعی، آنان نیز به ناگزیر به انتخابهای، نه به الزام یکسانی، دست خواهند زد. جنبش همگانی برای آزادی و نیل به جامعه‌ای متکی بر رای و دخالت خویش، بر پایه جدائی دین از دولت، هرگونه فکری را که اصل اولیه اتکا بر آرا مردم و تمامی مجموعه‌های تشکیل‌دهنده جامعه ایرانی، و نیز عدم حقانیت دخالت دین در سیاست را برسمیت بشناسد، در خود خواهد پذیرفت و جریانات و کسانی را که تحت هر بهانه‌ای، این اصول را برسمیت نشناسند، با خود همراه نخواهد کرد.

مشکل اما، به اصطلاح اصلاح طلبان حکومتی، که بر سر انتخاب قرار گرفته‌اند، تنها بر نمی‌گردد بلکه همچون سی سال گذشته به آن دسته از "رهبران" و "فعالان" برمی‌گردد که به نام چپ و سکولار و در اغلب موارد از زاویه عضویت در جریانی سیاسی دارای پلاتفرم و برنامه‌ای با مضمون دمکراتیک و چپ، از همه چیز دفاع می‌کنند غیر از دمکراسی و الزامات یک ساختار دمکراتیک. از ماست که بر ماست. گاهی تحت اصل بودن مبارزه ضدامپریالیستی، زمانی برای توسعه اقتصادی، گاهی به دلیل برکات اصلاح طلبی حکومتی و اکنون به بهانه خشونت و افراط، و یا "زیاده‌خواهی"، و یا خطر "شکاف" در جنبش، مبارزات بخش مهمی از مردم را برسمیت نشاخته که هیچ، آنرا تقبیح و محکوم می‌شمارند. اصل انتخاب میان بد و بدتر، راه چاره این دسته از بی اعتقادترین به اصول ابتدائی دمکراسی و آزادی در جامعه، به شمار می‌رود تا مبادا آن چه که "قدرت" را نشانه رود، محلی از اعراب یابد. چراکه بازی در دایره قدرت، تنها بازی آموخته توسط ایشان است. اینان که نمی‌دانم چرا هنوز لقب عضویت از این و یا آن سازمان "چپ" را یدک می‌کشند، چیزی جز کارمندان غیررسمی نهادهای مبلغ فکر واهی اصلاح طلبی حکومتی نیستند که همانطور که گفته شد، از برخی از خود اصلاح طلبان، که امکان اصلاح رژیم را صفر می‌دانند، بسیار عقب‌تر هستند.

برای نیل به اهداف دیرینه جامعه ما، مبنی بر دستیابی به آن چه که "حکومت مردم و برای مردم"، نام دارد، اندکی اعتماد به نفس، نیاز است. بر نیروهای دمکرات راستین و آزادیخواه است که بدور از

“جوگرفتگی” و با ارائه برنامه‌ای هدفمند و واقعی، که از مطالبات و نیازهای کنونی جامعه ما نشات می‌گیرند، در راه ائتلافی از همه جریاناتی که دل در گرو برقراری نظم و نظامی با مشخصه‌های روشن یعنی جدائی دین از دولت و اتکا به آرای همگانی و نیز برسمیت شناختن مطالبات جنبشهای اجتماعی دارند، بکوشند.

این ائتلاف، در برگیرنده خواستهای جنبشهای اجتماعی، مطالبات عمومی و همگانی در راه رسیدن به جامعه‌ای آزاد و دمکراتیک، بوده و در مقابل راه‌حلهائی قرار دارد که به بهانه “ظرفیت” رژیم و “امکانات” موجود، از هرگونه تحولی که عبور از آنرا نشانه رود، سخت بینمای می‌نماید.

آینده جامعه ما، بر بستر همین مجادلات و مناقشات، ره گذرخواهد کرد. بر نیروهای چپ و سکولار و دمکرات است که دست در دست هم، در این بازار مکاره بد و بدتر، دنبال ره‌توشه نبوده و با فعالیتی مسئولانه و پیگیر، در دفاع از اصول اساسی آزادی برای جامعه‌ای به طور واقعی آزاد و متکی به خود، دست در دست هم و به یاری همدیگر، الزامات یگ جامعه آزاد و دمکراتیک را بیان کرده و به دفاع از آن به همراه تلاشهای عملی بدین منظور، گام بردارند. کار امروز را به فردا نیفکنیم تا که آیندگان، ما را زخود پنداشته و ما، جزئی از آنان به حساب آورده‌شویم. برخورد فکری و نظری در مرحله کنونی بیش از هرزمان خود را نشان داده و می‌بایست که دراین راه از اعتقادات خویش برسر مبانی اساسی یک جامعه آزاد، به هر دلیل و بهانه‌ای کوتاه نیائیم چرا که تاریخ سی ساله، و جنبش کنونی مردم ما، صحت آنها را به خوبی نشان داده‌است.

کمپین بین المللی حقوق بشر در ایران

بازداشت ۳۰ نفر از مادران عزادارو حامیان آنها

یکشنبه ۲۰ دی ۱۳۸۸ - ۱۰ ژانویه ۲۰۱۰

مادران عزادار و حامیان آنها را آزاد و به خواسته های بر حق آن ها فوراً پاسخ دهید!

۱۹ دیماه ۱۳۸۸ - کمپین بین المللی حقوق بشر در ایران در خبری فوری اعلام کرد که شنبه غروب ۳۰ نفر از مادران عزادار و حامیان آنها در پارک لاله و خیابان های اطراف آن در حمله ای با حضور بیش از ۱۰۰ نفر از نیروهای انتظامی و لباس شخصی بازداشت و به بازداشتگاه وزرا منتقل شدند.

هادی قائمی؛ سخنگوی کمپین بین المللی حقوق بشر در ایران گفت: " در هیچ فرهنگی چنین برخوردی با مادران پذیرفتنی نیست چه برسد توسط مدعیان اخلاق با مادرانی که فرزندانشان را به ناحق از دست داده اند. جمهوری اسلامی ایران باید بداند که پدیده مادران عزادار و حامیان آنها جز با پاسخگویی مناسب به خواسته های آنها به سامان نخواهد رسید."

یک شاهد عینی چگونگی بازداشت مادران عزادار و حامیان آنها را چنین به کمپین بین المللی حقوق بشر در ایران شرح داد :

"امروز حدود ساعت ۴ بعدازظهر در پارک لاله بودم. بیش از ۱۰۰ نفر از نیروی انتظامی و لباس شخصی در پارک و خیابان های اطراف مستقر بودند. نمی گذاشتند که کسی روی نیمکت ها بشیند و یا مانع جمع شدن مادران می شدند. هر هفته شنبه مادران عزادار و حامیان آنها بین ساعت ۵ تا ۶ بعدازظهر در پارک دور هم جمع می شوند. حدود ۷۰ نفر از مادران در پارک بودند که نیروهای امنیتی شروع کردند دنبال مادرها کردند و آنها را به خارج از پارک منتقل کردند. تعدادی فرار کردند و تعدادی را هم که ۳۰ نفر می شدند، بازداشت کردند و به زور سوار ون های انتظامی کردند و مادران موقع سوار شدن به ون مورد آزار و اذیت قرار گرفتند. یکی از مادران که ۷۵ سال سن دارد به بیمارستان منتقل شده است."

مادران عزادار و حامیان آنها پس از مرگ ندا آقا سلطان و سهراب اعرابی در خرداد ما ۱۳۸۸ توسط مادرانی که فرزندان خود را از دست داده بودند، یا فرزندانشان ناپدید شده بودن، تشکیل شد. بسیاری از فعالان مدنی و حقوق زن و بویژه مادرانی که در سال های گذشته با پدیده اعدام فرزندان و یا ناپدید شدن آنها مواجه شده بودند، و مادرانی که فرزندانشان به ناحق در بازداشت هستند، به این مادران عزادار پیوستند. خواسته عمده مادران عزادار پاسخگویی مقامات در برابر کشته شدن، ناپدید شدن، و یا زندانی بودن به ناحق فرزندانشان است.

مادران عزادار و حامیان آنها از خرداد ماه تصمیم گرفته اند که هر هفته شنبه در ساعت مشخصی با لباس مشکی تجمع کنند حتی با سکوت، تا به خواسته های آنها توجه شود. اما همواره تجمع آنها با حملات نیروهای امنیتی شکسته شده و بسیاری از آنها بازداشت شده اند.

این شاهد عینی در مورد وضعیت بازداشت شدگان در پارک لاله و خیابان های اطراف آن به کمپین گفت که " پس از بازداشت مادران عزادار و حامیان آنها، خانواده ها و بقیه مادران به بازداشتگاه وزرا رفتند و ماموران را مجبور کردند تا اسامی بازداشت شدگان را اعلام کنند. ماموران هم اسامی ۳۰ نفر را اعلام کردند. فردا صبح همه مادران و خانواده های بازداشت شدگان به بازداشتگاه وزرا می روند تا آزادی دوستانشان را از قاضی بخواهند."

کمپین بین المللی حقوق بشر در ایران با تاکید بر تامین فوری خواسته های مادران عزادار، خواستار آزادی فوری بازداشت شدگان بدون هیچ قید وشرطی شد و از مقامات خواست که آمران و عاملان حمله و بازداشت مادران عزادار را شناسایی و محاکمه کنند.